

## نقدی بر

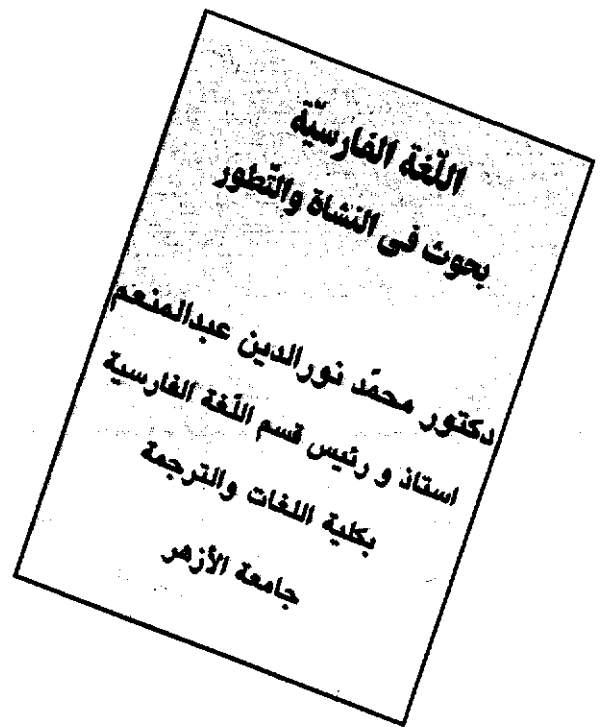
# «اللغة الفارسیة»

غلامرضا عمرانی

امروزه دیگر در بسیاری از دانشگاه‌ها و مؤسسات معتبر غیر ایرانی به دلایل متفاوت و گوناگون - که برخی از آن دلایل را نویسنده کتاب تحت عنوان «لماذا نتعلم الفارسیة»<sup>۱</sup> آورده است - تدریس زبان فارسی اجتناب ناپذیر شده است و تعداد دانشجویان غیر ایرانی که بنا بر ضرورت‌های علمی، از آموختن زبان فارسی ناگزیرند، رقم مهمی را تشکیل می‌دهد. یکسان کردن این آموزش‌های پراکنده و احیاناً جهت صحیح دادن به آنها، در حال حاضر از اهم مطالبی است که می‌باید سازمانی مثل فرهنگستان زبان فارسی بدان پردازد و کوشش‌های گاه ارزشمند اما پراکنده را سر و سامانی بدهد، سلیقه‌ها را به جهتی سازنده سوق دهد و از پراکندگی و تشتت آراء در زمینه زبان آموزی فارسی بکاهد. بدیهی است که چنین رویکردی می‌تواند دستاوردهای باارزشی داشته باشد.

آنچه در حال حاضر به عنوان آموزش زبان فارسی در سایر کشورها جریان دارد، کوشش‌هایی است پراکنده، نامتناسب و سازمان نیافته، و کتاب‌هایی که در این زمینه تألیف شده، عمدتاً دارای این نقص آشکارند که گاه در خلال صفحاتی محدود، مدعی بررسی زبان فارسی از بدو الی یومنا هذامی شوند و این مهم را جزو اهداف کار خود قرار می‌دهند؛ در حالی که آمیختن گونه‌های متفاوت زبان با یکدیگر، کاری غیر علمی و گاه گمراه کننده و حتی بیهوده است. دانشجویی که - بویژه در یک کشور خارجی - در تماس مداوم روزانه با زبان فارسی نیست، نمونه‌های حاضر را، زبان زنده، جاری و پویای امروزی فارسی

۱. ص ۷۳.



اللغة الفارسیة، بحوث فی النشأة والتطور: دكتور محمد نورالدين عبدالمنعم، استاذ و رئيس قسم اللغة الفارسیة بكلية اللغات والترجمة، جامعة الأزهر.

زبان فارسی یکی از زبان‌های معدود دنیاست که حامل بخش گران بهایی از ادب بشری است و به همین دلیل از دیرباز در میان اهل ذوق و معرفت جایگاه ویژه‌ای دارد و بسیاری از متفکران و صاحب نظران جهان در گذشته و حال به یادگیری آن کوشیده‌اند. امروزه نیز به دلیل همان پشتوانه غنی فرهنگی، کشورهای زیادی را می‌شناسیم که در سطوح متفاوتی از محدود تا گسترده به آموزش این زبان در مدارس و دانشگاه‌های خود می‌پردازند و برخی از آن کشورها سطح آموزش زبان فارسی را تا حد اعطای دکترای زبان و ادبیات فارسی نیز اعتلا داده‌اند. با عنایت به این مقدمه مسأله آموزش زبان فارسی در خارج از ایران، موضوعی همیشگی است و از ابعاد گوناگون نیز بدان پرداخته شده، اما مسأله آن قدر اهمیت دارد که باز هم وجوه دیگری از آن مورد بررسی قرار گیرد.

۱. وابستگی و پیوستگی این دو زبان با یکدیگر از قدیم ترین زمان تاکنون و تیز تأثیر و تأثیری که میان آن دو موجود است.
  ۲. تأثیر پذیری شدید ادب عربی از لغات و آداب و افکار شعرای پارسی زبان در برخی دوره های خاص.
  ۳. تدوین شمار زیادی از کتب تاریخی اسلامی در دوره های مختلف بویژه در دوره مغول به زبان فارسی و الزام محققان عرب به دانستن حقایق تاریخی از خلال کتب فارسی.
  ۴. نظم داستان های مشترک فارسی و عربی یا اصلاً عربی، مثل یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون به فارسی.
- دلایل پنجم و ششم که به نظر نویسنده اعتبار بیشتری دارند و باید با دقت مورد توجه قرار گیرند، عبارتند از:
- اهمیت دادن به این نکته که زبان فارسی امروز یکی از زبان های زنده معاصر است و شناخت عمیق آن به دوام دوستی و پیوند برادری بین دو ملت فارس و عرب کمک می کند و به همین دلیل، شناخت تمدن ایرانی، از اسباب لازم شناخت این پیوستگی است و از آن مهم تر اینکه: کثیراً من المؤلفات والدراسات القديمة التي كتبها علماء الفرس في العلوم والمعارف المختلفة. فهناك مؤلفات في العلوم الدينية الاسلامية، وأخرى في الفلسفة والتصوف، وثالثة في الأدب والتاريخ والعلوم. كل هذه الدراسات والمصادر القيمة في مجالات العلم المختلفة - والتي ساهم بها الايرانيون القدماء في بناء صرح الحضارة الاسلامية - لا يمكن الاطلاع عليها الا في لغتها المؤلفة بها وهي الفارسية، او لابد ان يتوفر عليها بعض المتخصصين في هذه اللغة حتى يتقلوها الى العربية. ولابد لمن يقوم بهذه المهمة ان يكون دارساً للغة الفارسية متعمقاً فيها حتى يشي له تأدية هذا العمل على اكمل وجه.<sup>۲</sup>
- کتاب، مثل هر کتاب خوب دیگری با این هدف ارزنده آغاز می شود، اما بزرگ ترین خطای آن مشخص نکردن ابعاد و گستره تحقیق بویژه دو بعد زمان و جغرافیای زبان است و از همین روست که چنین عباراتی در کتاب می آید:

تري الفرس يستعملون كلمات عربية يمكن الاستعاضة عنها بكلمات فارسية<sup>۴</sup> مثل «علل» بدلا من «شاید» و «كان لم يكن» بدلا من «ناپود شد». بویژه که آوردن این نمونه ها با قید «والآن» و «في عصر الحاضر»<sup>۵</sup> صورت گیرد و نیز، نمونه های زیر: علی التعمین، بلابل (ج بلبل)، موابد (ج مؤبد)، قزاونه (ج قزوينی)، هرابده (ج هیرید)، (نیاز= من

۲. همان.
۳. ص ۷۵.
۴. ص ۳۵.
۵. ص ۳۴.

تلفی می کند و حتی در برخورد و کاربرد، آمیزه ای گاه خنده دار از گونه های مختلف زبان را می آموزد و به کار می برد که نه به تمامی، زبان سعدی و نصرالله منشی است و نه زبان امروز، و اگر این نقیصه بر طرف نشود و به آموزش ها جهتی صحیح داده نشود، این خطر همیشه وجود دارد که مجموعه آن کوشش ها راه به جایی سودمند نبرد.

کتاب حاضر در شمار کتاب های درسی دانشگاه الازهر مصر است؛ کتاب جز مقدمه و منابع و مأخذ با نام «المصادر» شامل شش فصل است با نام های زیر:

- الفصل الأول: اللغة الفارسية ولهجاتها؛
  - الفصل الثاني: تأثير اللغة العربية في اللغة الفارسية؛
  - الفصل الثالث: تأثير اللغة الفارسية في اللغة العربية؛
  - الفصل الرابع: الفارسية في إيران و افغانستان؛
  - الفصل الخامس: العامية و الفصحى في إيران؛
  - الفصل السادس: التطور و التجديد في اللغة الفارسية.
- با این مقدمه که این کتاب تقریباً در میان کتاب های مشابه کمترین لغزش ها را دارد و به جای خود از محسنات آن سخن خواهیم گفت، کتاب حاضر را بررسی می کنیم.

توجه به این نکته در تدوین هر کتابی ضروری ترین است که: «کتاب را که می خواند.»، «برای چه سنی و چه پایه معلوماتی نوشته می شود.» و «کدام استفاده از کتاب، در آینده مورد نظر است.»

با همین دیدگاه به سراغ پاسخ این پرسش ها می رویم. اگر غرض آشنایی با فارسی امروز است و با چنین آموزشی فرض بر این است که دانشجوی خارجی می تواند از کتب فارسی روز استفاده نماید و یا به زبان امروز گفتگو کند، قطعاً این مراد برآورده نخواهد شد و اگر غرض ایجاد توانایی استفاده از متون کهن فارسی است، آن نیز تعلیمی ناقص است و نیمی از صفحات کتاب، زائد.

البته مؤلف محترم این کتاب در پاسخ سؤال مقدر (لماذا نتعلم الفارسية<sup>۲</sup>) و مهم تر از آن، اینکه «چرا این زبان را در بزرگ ترین دانشگاه هایمان کلمه اولی برای متخصصان و کلمه ثانیه به هر کس که لغت عربی و تاریخ اسلام می خواند، می آموزیم»، شش دلیل متقن آورده است. بهتر است پیش از بررسی آن دلایل این نکته را روشن کنیم که بنا بر همین جمله، هر دانشجویی با هر زبان و ملیتی در کشورهای مسلمان و عرب، تاریخ اسلام و لغت عربی تحصیل کند، زبان فارسی را نیز به عنوان زبان دوم در همان دانشگاه ها بدو می آموزند. البته این جز آموزش زبان فارسی به متخصصان است.

خلاصه این دلایل به نقل از صفحات ۴-۵-۷۳ کتاب عبارتند از:

- نیزه)، تنخذ (من ناخذاه = ملحد، زندیق، کافر).  
 می‌پذیریم که در دوره‌های خاصی از تاریخ زبان و ادب ایران، بعضی نویسندگان به دلایل مختلفی که نویسنده نیز بر شمرده‌اند، به استفاده گسترده از اصطلاحات، ترکیبات و مفردات غیر فارسی روی آورده‌اند، اما این تأثیر و تقلید تنها منحصر به همان دوره می‌شود و گاهی به دوره‌های بعدی نفوذ نمی‌کند که از آن جمله، نمونه‌های بالاست. این نمونه‌ها نباید با قید و آلان و فی عصر الحاضر بیاید؛ چون واقعیت ندارد.  
 معایب کتاب حاضر را می‌توان در چند بخش برشمرد:  
 الف) کتابی از این دست باید کاملاً مستند باشد و مستندات آن به صورتی روشن و بی‌ابهام در کتاب بیاید، اما برخی کتاب‌های مرجع در متن و حاشیه آمده است که در منابع پایانی کتاب، نامی از آنها نیست؛ از آن جمله:  
 ۱. آموزش زبان فارسی، مستند در ص ۴۷.  
 ۲. تاریخ الادب فی ایران من الفردوسی الی السعدی، مستند در ص ۲۲/۱۹.  
 ۳. گشایش نامه، مستند در ص ۲۴.  
 ۴. تأثیر زبان فارسی در زبان عربی، مجله دانشکده ادبیات، مستند در ص ۳۰.  
 ۵. آموزش زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، مستند در ص ۳۶.  
 ب) اشتباهات عدیده‌ای که می‌توان آنها را ناشی از بی‌دقتی دانست؛ از آن جمله:  
 ۱. در حاشیه صفحه ۵ آمده است که حرف «ز» در این کتاب بدل از «ژ» به کار رفته ولی در تمام کتاب این قاعده مراعات نشده از جمله ص ۲۸ مژگانش، ص ۲۸ گونواژه، واژه، زمانواژه و کارواژه، بندواژه، ص ۵۵ ژرف، مژده.  
 ۲. ص ۲۵، پکیزه ← پاکیزه.  
 ۳. ص ۲۹، ردویانی ← رادویانی.  
 ۴. ح ص ۳۰، دز ← در.  
 ۵. ص ۲۵، خدواند ← خداوند.  
 ۶. ص ۳۰، سرقت طرته شعرة ← سرقت من طرته شعرة.  
 ۷. ص ۳۴، ایارسم و اطلال ← ایارسم و اطلال. (با توجه به ترجمه عربی آن در ص ۳۵ فیار سوم اطلال بدون او فرض شده)  
 ۸. ص ۳۵، ولی داشتم ← دلی داشتم. (با توجه به ترجمه عربی و کان قلبی قلقل)  
 ۹. ص ۴۴، افلا ← اقلأ.  
 ۱۰. ص ۴۵، خاتم محترمه ← خانم محترمه.  
 ۱۱. ص ۴۶، المفعول المطلق ← المفعول المطلق.  
 ۱۲. ص ۱۵۱، ۷ داورنده ← گردآورنده.  
 ۱۳. ص ۵۵، الجیم المثلثه ← الجیم المثله.  
 ۱۴. ص ۶۴، الفاظ الدینیه ← الفاظ الدینیه.  
 ۱۵. ص ۶۴، چوگن ← چوگان.  
 ۱۶. ص ۶۴، وعض الاشیاء ← بعض الاشیاء.  
 ۱۷. ص ۶۴، واژه دولاب به مآء الدلو ترجمه شده، در صورتی که دلو الماء درست است.  
 ۱۸. ص ۶۹، در زبان عربیه ← در زبان عربی.  
 ۱۹. ص ۸۹، قدری ← قوری.  
 ۲۰. ص ۹۵، مشترکه ← مشترکه.  
 ۲۱. ص ۹۶، غزل حافظ حبیب ← حبیبیا.  
 ۲۲. ح ص ۹۷، هذه الصنه ← هذه الصنعة.  
 ۲۳. ص ۹۸، زواج الفارسیه ← رواج الفارسیه.  
 ۲۴. ص ۱۰۲، باء ← یاء.  
 ۲۵. ص ۱۰۷، رمون ← رومون.  
 ۲۶. ص ۱۱۳، یاسین خوانندان ← یاسین خواندندان.  
 ۲۷. ص ۱۱۴، یاسین خونندان ← یاسین خواندندان.  
 ۲۸. ص ۱۱۴، اسطوریه ← اسطوره.  
 ۲۹. ص ۱۲۹، خدواند ← خداوند.  
 ۳۰. ص ۱۴۰، سمارو ← سماور.  
 ۳۱. ص ۱۴۵، پرسم ← برسم. (barsam = حزم من اغصان الرمان، با توجه به این که از برز فارسی آمده است.)  
 ۳۲. ح، ص ۷۱، درباره گونیاها ← درباره دگر گونی‌ها ...  
 پ) خطاها یا تسامح‌های علمی:  
 ۱. آنچه در کتاب تحت عنوان مصادر مرکب فارسی آمده، مبحثی است که بیش از این نیاز به تأمل و ژرف نگری دارد؛ زیرا اگر غرض ترجمه لفظ به لفظ کلمه‌ای از زبانی به زبانی دیگر باشد و آنگاه چنین نتیجه‌گیری شود که مجموع واژه‌های معادل واژه بیگانه در زبان مبدأ نیز یک واژه است، تصور نادرستی است؛ به عنوان مثال تمام مصدرهای باب استفعال عربی وقتی به فارسی برگردانده شوند، با آن که در زبان مبدأ تنها یک کلمه‌اند، در زبان فارسی بیش از یک کلمه می‌طلبند؛ مثلاً استقراء یعنی قریه به قریه رفتن در فارسی یک مصدر مرکب به حساب نمی‌آید و نیز کلمه واحد استشهاد یعنی از کسی شهادت طلبیدن، در زبان فارسی مرکب از فعل و مفعول و متمم است.  
 بنابراین، آنچه فارسی زبان‌ها برابر واژه‌های تفکر، اختفا، اطعام و تغذیه به کار می‌برند نه یک واژه است، و نه چون معادل یک واژه عربی است، می‌توان آن را در زبان‌های دیگر نیز یک واژه به حساب آورد.  
 ۶. ص ۴۵.

در فارسی، کلمه تغذیه مرادف دادن یا خوراندن غذا (به کسی یا چیزی) است و اگر عرب می تواند مجموعه ای مرکب از فعل (=دادن) و مفعول (=غذا) و کس (=متمم) را در یک واحد زبانی بگنجانند، جمع آنها در فارسی یک واژه نیست و از آن قبیل است فکر کردن و غایب شدن. هم چنان که نمی توان to have someone drinksth یا someone eat Sth را چون در فارسی معادل «آشاماندن» و «خوراندن» هستند یک کلمه به حساب آورد. مثالی از زبان فارسی بیاوریم؛ «چندمین» به عنوان صفت پرسشی در فارسی یک واژه است: تو چندمین نفری؟ در حالی که برای برگرداندن همین واژه به زبان انگلیسی باید راه دور و درازی پیموده شود. آیا می توان تمام واژه هایی را که معادل «چندمین» به کار رفته اند، یک واژه نامید؟

بنابر این اکثر مصدرهایی که تحت عنوان مرکب و با تعریف: «مایرکب من کلمه عربیة و فعل مساعد فارسی» آمده است، برخلاف نظر نویسنده، مصدر مرکب نیست و کلمه عربی همراه آن ممکن است مفعول، مسند، متمم یا چیز دیگری از این قبیل باشد. ۲. بحث مفعول مطلق نیز در فارسی نیازمند تعمق بیشتری است. نویسنده ابتدا تصریح می کند که: «وهو لیس موجود آفی الفارسیه اصلاً». ۷ ولی از شعر منوچهری برای آن مثال می آورد. گرچه آن نمونه های شعر منوچهری به دلیل تأثیرپذیری مستقیم از ادب عربی عیناً وارد شعر وی شده اما نه آنها مفعول مطلق اند و نه آنچه پس از آن با عنوان ویستعمل المفعول (=کذا) المطلق الیوم فی الفارسیة المعاصرة<sup>۸</sup> می آید مثل: خندید چه خندیدنی! رقتیم اما چه رفتنی! انطباق این مثال ها بر مفعول مطلق عربی خلاف نحو فارسی است. هم چنان که نویسنده خود با عنوان «یعتقد البعض» آورده است: «إن المفعول المطلق غیر موجود فی الفارسیه». ۹. ضمناً چنانکه ادعا شده این نحوه کاربرد، قید کیفیت نیز نیست، بلکه در ساخت فارسی، هر کدام از این مثال ها دو جمله اند؛ یعنی چه خندیدنی! و چه رفتنی! جمله های تعجبی اند که به دلیل ماهیت ذاتی چنین جمله هایی فعلشان حذف می شود.

۳. استعمال مفعول له نیز در فارسی هرگز معمول نبوده و نیست و ترجمه «یدعون ربهم خوفاً وطمعاً» به «خداوند خویش را می خوانند بیم و امید» نهایت و سواس مترجمان اولیه را برای نقل عین کلام الهی می رساند؛ در صورتی که همین آیه در ترجمه های بعدی با روح زبان فارسی تطبیق داده می شود و به صورت «پروردگارشان را با بیم و امید می خوانند» می آید که در فارسی مرادف قید است.

نوع دیگر مفعول لأجله یا مفعول له که بنابر ادعای نویسنده به صورت تیمناً یا من اجل التیمن و تفناً<sup>۱۰</sup> یا من اجل التفنن و غیره

آمده است، در فارسی قید محسوب می شود نه مفعول له. ۴. در مبحث «بدء الجملة الفارسیة بالفعل<sup>۱۱</sup>» می خوانیم که گاهی در فارسی، فعل در ابتدای جمله می آید و آن نیز در افعالی مثل «پرسیدن»، «گفتن»، «فرمودن» و «پاسخ دادن» رایج است.

در چنین مواردی نیز، این فعل نیست که در ابتدای جمله می آید، بلکه مجموع دو جمله هسته و وابسته (=پایه و پیرو) اند؛ مثل: «پرسیدم کجا می روی» و چون در این حالت، نهاد گسسته (=اختیاری) و متمم جمله نخست به دلیل وجود قرینه<sup>۱۲</sup> از رو ساخت حذف می شوند و مفعول نیز به صورت جمله پیرو (=وابسته) به دنبال پایه (=هسته) می آید، این تصور به ذهن می رسد که جمله با فعل شروع شده است؛ در حالی که واحد محذوف، همیشه جزو جمله محسوب می شود. البته در نمونه ای همچون شعر مجذوب تبریزی: «گفت آتش بی سبب نفروختم» ضرورت شعری، نهاد را پس از فعل آورده و جمله با فعل آغاز شده است؛ یعنی چنین جمله ای می تواند نمونه ای برای بدء الجملة الفارسیة بالفعل قرار گیرد که آن نیز در نثر عادی فارسی معمول نیست و داستان شعر، دیگر است.

۵. در مبحث تغییر تلفظ<sup>۱۳</sup> از میان کلمات نمونه، متواضع و متوسط معمول نیست؛ مگر باز هم به ضرورت که ناگزیر تبیح المحظورات، و این نیز خاص زبان فارسی یا فارسی زبانان نیست.

۶. حذف، از فرایندهایی رایج هر زبانی است و البته که بررسی آن خالی از فایده نیست، اما در کار علمی، تنها ملاک معتبر قیاس نیست، بلکه باید از استقرا نیز سود جست؛ زیرا به دلایل مختلف، استثنا در فرایندهای زبانی رخ می نماید. از جمله بعضی نمونه های آمده در کتاب در فارسی رایج نیست؛ مثل «ملاقا» که در ردیف تاء الآخر المحذوف از قبیل مداوا و مواسا آمده؛ در حالی که این کلمه به شکل ملاقات رایج بوده و هست و نیز کلمه «ویحک» که جزو نمونه های حذف به صورت «ویک» آمده. گفتمی است که واژه اخیر به هیچ یک از این دو صورت، معمول نیست.

۷. فصل چهارم کتاب به تفاوت ها و شباهت های فارسی امروز ایران و افغانستان اختصاص دارد. بحث جالبی است و با

۷. ص ۴۶.

۸. همان.

۹. ص ۴۷.

۱۰. همان.

۱۱. همان.

۱۲. نهاد اختیاری (=من) به دلیل وجود قرینه لفظی (=نهاد پیوسته =نهاد اجباری =شناسه =م) و متمم به دلیل قرینه حضوری یا ذهنی.

۱۳. ص ۴۹.

موازات هم در ایران به کنار می روند و البته جایگاه استعمال آنها متفاوت است، نه پایگاه و خاستگاه اجتماعی آنها.

عدم توجه به نکته اخیر موجب بسیاری از کج فهمی ها و سوء تعبیرها در تبیین و توضیح زبان فارسی امروز شده است.

۸. اگر از نارسایی تعبیر و تقسیم بندی موجود در کتاب حاضر صرف نظر کنیم، می توان گفت نویسنده کتاب با عنایت به

جمله های زیر، شناخت روشنی از زبان فارسی امروز داشته است:

وقد يتصور البعض أن اللغة العامية تحريف أو تشويه ناتج عن اللغة الفصحى، وهذا خطأ كبير؛ فالعامية لغة ذات كيان خاص

مستقل، ولها قواعد الخاصة بها، وهي التي يستخدمها الناس في معاملاتهم اليومية وفي أحاديثهم حول شئونهم العادية.<sup>۱۵</sup>

در این بخش، نویسنده موضوع سخن را با مثال هایی پرورده و توضیح داده است که «استعانت الفارسية الاديبة في تطورها

بكثير من المفردات والمصطلحات المستعملة في العامية» و آن جا که سخن مجال فراخ تری برای بیان افکار و آرای مواج در

ذهن شاعران و نویسندگان می طلبیده، ناگزیر بر این سفره گسترده گرد می آمده اند و از آن در تبیین اندیشه خویش بهره ها

می گرفته اند، با این قید که «وكان يفعل ذلك عن عمد».

تاریخچه تأثیر فارسی گفتاری در فارسی نوشتاری به صورتی عالمانه طرح شده و ادامه یافته است و از اولین کوشش های

کسانی مثل سید جمال الدین واعظ اصفهانی پدر جمال زاده و نسیم شمال، بزرگ علوی، صادق چوبک، حجازی، دشتی،

هدایت، ایرج میرزا، سعید نفیسی تا دهخدا به خوبی یاد شده و آنگاه در این بخش به ویژگی های زبان گفتاری تهران اشاره کرده

و تغییرات نحوی و واژگانی را در دو شماره به تفصیل آورده است. این مبحث همان است که زبان شناسان از آن با نام

«فرایندهای زبانی» یاد می کنند و در مقایسه گویش ها و لهجه ها با زبان معیار بررسی می نمایند. در زبان شناسی، غالباً این

مبحث شامل کنکاش در چهار ویژگی قلب، ابدال، حذف و اضافه است، اما نویسنده در این کتاب، آن را در ده مورد زیر،

بررسی کرده است:

ابدال؛ حذف؛ اضافه؛ اختلاف بعض الصیغ؛ اختلاف معانی الكلمات في العامية عنها في الفصحى؛ كلمات مترادفة في

الفصحى مختلفة المعنى في العامية؛ اختلاف نطق بعض الألفاظ الأجنبية أو الفارسية في العامية؛ استعمال كلمات خاصة في العامية لا تستعمل في الفصحى؛ تعدد معاني الكلمة الواحدة في

العامية؛ الكنايات والمصطلحات الخاصة بالعامية.

۱۴. ص ۹۴.

۱۵. ص ۹۵-۹۶.

شواهد عالمانه و محققانه همراه است. این فصل در دو قسمت تفاوت های آوایی و تلفظی شامل هفت مورد و تفاوت های

مصطلحات و تعبیرات شامل ۱۰ مورد آمده است و جز چند مورد مختصر بقیه بحث مستدل و منطقی است، اما ضرورت کل

فصل جای سؤال دارد و بدیهی است که چنین مبحثی نیز ناشی از اصل مشخص نبودن اهداف تدوین کتاب است.

۸. العامية والفصحى في إيران.

نویسنده از قول ایرانیان دو اصطلاح جدید «زبان نوشتار» و «زبان گفتار» را در برابر «فصحی» و «عامیة» قرار می دهد. منبع

این قول مشخص نیست و با عنایت به اینکه فصل اخیر، مهم ترین، مستدل ترین و زنده ترین فصل کتاب است، یکسان

دانستن «زبان نوشتار» و «فصحی» و دادن تعریف دیگری از آن «اللغة المشتركة التي اصطلح عليها التكون لغة التعبير الرسمي

والأدبي»<sup>۱۴</sup> به چند دلیل درست نیست؛ از جمله:

یک. این اصطلاح در برابر غیر فصیح قرار می گیرد و نتیجه جبری آن این است که «زبان گفتار» برای بیان مطالب فصاحت

ندارد.

دو. چنین استنباط می شود که نوشته ادبی تنها به این «گونه»ی زبان در ایران امروز میسر است و حال آن که شواهد متعدد از

کتاب های نویسندگان معاصر حاکی از خلاف این قول است. سه. امروزه زبان معمول رادیو و تلویزیون ایران-جز در

بخش هایی اندک- همین «گونه»ی فارسی است و مهم تر از آن، این نکته است که تعلیم و تعلم شفاهی از سطح ابتدایی تا

دانشگاهی با همین «گونه»ی فارسی انجام می شود و به زبان ساده تر، هیچ استاد دانشگاه یا معلم دبستان و دبیرستانی را

نمی توان یافت که درس خود را به «گونه»ی نوشتاری زبان فارسی تقریر کند.

چهار. امروزه زبان عامیانه به زبانی اطلاق می شود که طبقه پایین تر از حد متوسط باسواد-که اصطلاحاً به عامه مردم معروفند-

بدان سخن می گویند و بدیهی است که این «گونه» از زبان فارسی با واژه ها و اصطلاحات و تعبیرهای خاص خود، همان نیست که در

بند سه از آن یاد شد. «گونه»ی اخیر گاهی از نظر جمله بندی نیز با «گونه»ای که در بند سه آمده، متفاوت است.

پنج. «گونه»ای که در بند سه توضیح داده شد، در کنار «گونه نوشتاری»، زبان رسمی امروز مردم ایران است که رسانه های صوتی و تصویری امروز، آن را به کار می برند.

مسأله ای که باید برای رفع این سوء تفاهم بدان توجه شود این است که در گذشته، زبان فارسی فقط یک «گونه رسمی معیار»

داشته است و آن هم «نوشتاری» بوده، در حالی که امروز-چنان که آمد- دو گونه رسمی معیار نوشتاری و گفتاری دارد که به

پاره ای ملاحظات در مورد اخیر:

الف) ابدال الألف الی واو: جان جون/ خانه خونه. صادر کردن چنین حکم کلی از ششم زبان شناسی نویسنده که در همه جای نوشته مشهود است، بعید می نماید؛ زیرا اگر چنین باشد، بار هم بور می شود و باد هو بود و سینما فی المثل سینمو؛ در صورتی که می دانیم چنین نیست و این ابدال نه الف به واو بلکه آ (â) به او (u) است، آن هم نه همه جا بلکه پیش از دو واج غنة (nasai) م-ن؛ مثل بام ← بوم و نان ← نون و همان طور که نویسنده محترم در پاورقی<sup>۱۶</sup> آورده اند، این فرسایند باز هم همگانی نیست بلکه استثنائاتی قاعده مند دارد.

ب) ابدال الهاء الی یاء.

طرح قاعده به این صورت درست نیست؛ زیرا این مورد شامل حذف است و باید در آن مبحث بررسی شود. قاعده این مسأله، حذف واج «ه» پایانی و میانی در فارسی اخیر است. بویژه در کلمات پر کاربرد.

پ) ابدال السین و التاء الی سین المشدده = st ← ss

مورد اخیر نیز مشمول قاعده حذف است. حذف در خوشه های همخوان (=صامت) ft، st و nd؛ یعنی صامت پایانی پیش از صامت یا سکوت حذف می شود و در برخورد با مصوت، دوباره بر می گردد یا به جای st، ss می آید:

پیش از صامت: رفت ← رف مدرسه raf madrese → raft

پیش از مصوت: رف / ته، رف / تش rafte's و rafte

ت) ابدال الی هاء (r ← e)

در این جا قاعده حذف صادق است؛ معمولاً صامت پایانی (r) می افتد و اگر پیش از آن مصوت کوتاه a آمده باشد، بدل به e خواهد شد:

دیگه: digar → dige

اگه: agar → age

آخه: âxer → âxe

ث) ابدال الدال الی هاء فی الفعل المضارع ... نیز مثل دو

مورد اخیر، شامل قاعده پیشین است:

می خورد ← می خور ← می خور.

mixorad → mixora → mixore

می کند ← می کن ← می کنه (می کن).

mikonad → mikona → mikone

مثال «می گذرد» که در کتاب «میدره» آمده نیز نادرست

است؛ چون در «می گذرد»، علاوه بر دو تغییر مذکور واج

(o=) پس از «گ» نیز حذف می شود نه خود «گ»:

mi-gozar-ad → mi-gozar-a → mi-gozar-e → mi-gzar-e

می گذرد ← می گذر ← می گذر ← می گذر

ج) واو عطف یا ربط در فارسی دو تلفظ دارد: ۱=و=۲ و=va نه ve- چنان که در کتاب آمده. تلفظ غالب این واژه «و» است، بویژه در میان اعداد ترکیبی مثل بیست یک؛ مگر در تأکید که va= و تلفظ می شود.

ح) نشانه جمع «ها» نیز مشمول حذف «ه» می شود و از آن، تنها مصوت â (=I) باقی می ماند.

ح) ابدال الرباطه «هستند» الی «ان».

فعل بودن در برابر یک بن ماضی «بود»، چندین مضارع دارد که یکی از آنها «ند» است و همین «ند» است که مشمول حذف پایانی می شود؛ چنان که پیش تر آمد.

خ) «ابدال لفظه یک» نیز مشمول حذف صامت پایانی «ک» و تغییر مصوت a به e است.

د) استعمال لفظ «اونا» جای «آن ها» نیز مشمول دو قاعده است: نخست قاعده ۱ تبدیل an به un و دوم حذف ها.

ذ) ابدال الفتحة الی کسره فی بعض الکلمات.

این قاعده که نویسنده به سادگی از آن گذشته و تازه آن را فی بعض الکلمات دخیل دانسته است، شمول فراوانی دارد. از آن جمله در زبان فعلی فارسی تمام فتحة های پایانی به استثنای واژه «نه» تبدیل به کسره شده اند: خانه، مزرعه، مراوده، مصالحه.

### مبحث حذف

نویسنده در این مبحث نیز قاعده ای به دست نداده است و مثلاً معین نکرده است که «لماذا تحذف بعض الحروف من اواخر بعض الکلمات او وسطها؟» در حالی که این حذف نیز قاعده مند است و حتی قابل پیش بینی و تعمیم به موارد مشابه؛ مثلاً واج ع/ء یا ه/ح هم اکنون، جز در ابتدای کلمه، آرام آرام دارد از زبان فارسی حذف می شود و در گفتار، بجای خود را به کشش جبرانی واکه «مصوت» همراه می دهد؛ مثلاً شمع امروزه چنین تلفظ می شود: sa:m و سعدی sa:di نه sa'di و sam

در زیر نویس صفحه ۱۰۶ شرح مفصلی در باب هاء غیر الملقوطة آمده تا آن را از هاء ملفوظ مشخص سازد. بهتر است اصطلاح هاء غیر الملقوطة در این مورد به کار نرود؛ زیرا (ه/ه) نماینده دو واج است: واج h و واج e و پیداست که منظور از هاء غیر الملقوطة همان (e=) است.

- حرف جرّ نامیدن تکواژ «در» بدان دلیل که در عربی معادل حرف جرّ «فی» است درست نمی نماید؛ زیرا در فارسی جار و مجروری وجود ندارد و این واژه نیز نقش نمای متمم نام دارد. - در صفحه ۱۰۸، مورد (و) باید توجه شود که در گونه گفتاری

بلکه می توان آنها را «گونه» به حساب آورد نه حتی گویش و لهجه، چه رسد به زبان.

### محاسن کتاب

۱. نگاه نویسنده به موضوع زبان، نگاهی عالمانه و دقیق است؛ چنان که با پیشرفته ترین دستاوردهای علمی درباره زبان تطبیق می کند و آنجا که سخن از نظریه های زبانی به میان می آورد، بسی سنجیده و متین است و اگر نمونه های ارائه شده گاه یاری نمی کند، درستی قاعده، همچنان خدشه ناپذیر باقی می ماند؛ از جمله بحثی که با عنوان «التغییرات اللّتی نظراً علی الکلمات العربیة المستعملة فی الفارسیة»<sup>۱۷</sup> آمده است با منطق زبان مطابقت می نماید و بر آن ایرادی اساسی نمی توان گرفت، الا در انتخاب نمونه ها که آمد.

۲. اظهار نظرهای نویسنده بویژه در بحث اشتقاق در زبان فارسی مبنایی کاملاً علمی دارد و متکی بر آخرین پژوهش ها در حوزه زبان های هند و اروپایی است و نویسنده که خود اهل زبان سامی و متخصص در آن است، بر اساس استقرایی ناقص - که متأسفانه از حدود نزدیک به یک قرن پیش تاکنون دستورنویسان سستی ما آن را قاعده ای کلی و لایتغیر نامیده اند - به تحلیل اشتقاق در زبان فارسی دست نزده است. وی تمام واژه های دارای وند را، از قبیل سرخک، سفیده، پایه، دانشکده، هم نشین و ...، از هر نوع کلمه ای ساخته شده باشند - مشتق می داند.

۳. از بخش های جالب کتاب، آن است که نویسنده چرایی اخذ و اقتباس بین دو زبان فارسی و عربی را بررسی می کند و بر آن است که علت نقل بسیاری از کلمات فارسی به عربی، نیاز واقعی زبان عرب به آن واژه ها بوده است و در این اخذ و اقتباس نیز تنها به مفردات قناعت ورزیده اند، اما برعکس، فارسی زبانان را غالباً هیچ ضرورتی به اقتباس واژه های عربی برنیانگیخته است، بلکه تظاهر به عربی دانی یا ساختن صنایع بدیعی باعث روی آوردن بعضی الادباء به زبان عرب و حتی «کثیراً من الکلمات العربیة المهجورة»<sup>۱۸</sup> شده است و در این راه به معنای وسیع کلمه دچار افراط گشته اند. دیگر اینکه عرب هیچ جمله یا عبارتی از فارسی اخذ و اقتباس نکرده و آن را عیناً در زبان خویش نیاورده است، اما در زبان فارسی - جز آنچه در حوزه اعتقادی است و برای آن معادلی وجود نداشته - اقتباس به کرات به وقوع پیوسته است.

۴. زبان کتاب، مثل هر کتاب علمی دیگری ساده و به دور از پیچیدگی است.

مورد نظر نویسنده، حروف اضافه غالباً محذوف است، مگر این که احتمال خطا، آوردن حرف اضافه را ایجاب کند؛ بنابراین این مثال «رفته بخونه» معمولاً به این صورت می آید ← رفته خونه.

- صفحه ۱۰۹، مورد (ه)، «اضافه» با عنوان «تضاف شین زائده الی الفعل»، لازم است گفته شود که این تکواژ، «ش» است نه «ش» و تنها به سوم شخص مفرد در زمان های ماضی ساده، مضارع اخباری و ندرتاً مضارع التزامی اضافه می شود نه به هر فعلی در هر زمانی.

- ص ۱۱۰: اختلاف النطق بعض الالفاظ الأجنبيّة أو الفارسیة فی العامیة.

نمونه های «تیر غلاف» به جای تلگراف و «حاضر اومده» به جای مستعد، یعنی تنها نمونه های آمده برای این بخش، نادرست است.

- ص ۱۱۲ و ۱۱۱، آنچه در مورد «اما» آمده، درست نیست؛ این واژه در گفتار و نوشتار کاربرد وسیع دارد.

- ص ۱۱۲، کلمه «دوش فروش» به معنای «مرابی» مستعمل نیست.

- ص ۱۲۵، صحیح کلمه «آبتین» یا «آبتین» در پهلوی «اثفیان» بوده است، نه آن چنان که نویسنده آورده ← انغیان.

- ص ۱۲۶، برخورد مورد به مورد با واژه ها گره گشا نیست؛ زیرا هر واژه ممکن است به دلایلی دچار تغییرات واجی شود که با تغییرات واجی واژه های دیگر متفاوت باشد؛ بنابراین این دادن قاعده برای دگرگونی های گسترده باید اصل شمرده شود. در مورد چادر و تغییر تلفظ چادر به چادر باید این جمله نیز اضافه شود: وینطقها الیوم بعض سکان ایران بفتح الدال.

- ص ۹-۱۳۸، تغییر تلفظ برخی از واژه های خارجی مثل واکس ← واسک، تاکسی ← تاسکی و لوکس ← لوسک بسیار نادر و عوامانه است که در چنین کتابی می توان از آن چشم پوشید.

- یکی از مشکلات اساسی کتاب آمیختگی بین مفاهیم زبان، گویش و لهجه است و البته با عنایت به این که فعلاً به دلایل متعدد، تعریف مفاهیم فوق بیشتر جنبه سیاسی یافته است تا زبان شناسی باز هم در مورد یک مملکت، به کار بردن اصطلاح زبان نه اولی و اصح که لازم و واجب است، ولی این کتاب، متأسفانه در پاره ای صفحات، اصطلاح نادرست اللهجة الایرانیة را به کار می برد که قطعاً مراد از آن، طبق مفاد نوشته، زبان است و نه چیزی جز آن.

- ص ۵-۱۱۴، شرحی درباره بعض اللغات الخاصه آمده است و از آن جمله است: زبان زرگری و زبان کولی ها (لوتر) و مرغی و کشکی و سینی؛ که به عنوان تحقیق و تدقیق درخور توجه است الا آن که به این نوع از گفتار، اطلاق زبان جایز نیست

۱۷. ص ۴۸ به بعد.